بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 9 آذر 1392.

صحبت سر این بود که رابطه روایات با قرآن و تفسیر قرآن چگونه است. عرض کردم دو تا گرایش وجود دارد. یک گرایش اخباری گری است که بدون روایات تفسیر قرآن را صحیح نمی دانند و در جایی که روایتی در ذیل آیه وارد نشده است می گویند که این آیه قابل استناد نیست. یک گرایش دیگر این است که برای روایات شأن مهمّی در واقع در تفسیر به غیر از مؤیّد بودن و تأیید آن مطلبی که ما خودمان از آیات استفاده می کنیم چیز دیگری برایش قائل نیستند. البته در مقام عمل این دو گرایش، گرایش خالصی نیستند یعنی معمولا خیلی وقت ها حتی اخباری ها که هستند اخباری ها نسبت به آیاتی که معناهای واضح دارند دیگر به آن معنا نیازی به تفسیر نمی بینند عملا همچنین اشخاصی که در واقع آیات قرآن را کافی می دانند روایات را مؤیّد می دانند، عملا اینگونه نیست که به طور کامل به این مبنا ملتزم باشند. حالا عرض می کنم که در چه جهاتی روایات رجوع می کنند. تفاوت هایش گاهی اوقات در کمتر مراجعه کردن و بیشتر مراجعه کردن است. از جهت نظری ولو دیدگاه اینگونه است در مقام عمل اینگونه نیست که هیچ مراجعه نشود. عرض ما این بود که ما برای اینکه بفهمیم که کدام یک از این دو مبنا صحیح است باید به مجموع ادله توجه شود. نه یک آیه مجموع آیات مجموع روایات و آن چیزی که از مراجعه به همه ادله استفاده می شود را مورد استناد قرار می دهیم. از یک طرف ما آیات قرآن داریم که اشاره می کند که باید قرآن را تبعیّت کرد. هذا کتابٌ انزلناه مبارک فتّبعوه. باید در آیات قرآن تدبر کرد. کتابٌ انزلناه الیک مبارکٌ لیدّبروا آیاته. آیه اول سوره انعام آیه شش. آیه دوم سوره ص آیه بیست و نه. یا قرآن هدایت و شفاء هست.

وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآناً أَعْجَمِيّاً لَقَالُوا لَوْ لاَ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَ أَعْجَمِيٌّ وَ عَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَ شِفَاءٌ

سوره فصّلت آیه 3. یا

وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَاناً لِكُلِّ شَيْ‌ءٍ

که آدرسش را یادداشت نکرده ام

هُدًى لِلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَ الْفُرْقَانِ

انا انزلنا علیکم نورا مبینا و این آیات در واقع اشاره به این است که قرآن برای همه مردم هدایت هست. برای همه مردم آشکار و بیّن هست. شفاء هست و مردم موظّف هستند که در آیات قرآنی تدبّر کنند. خب آیا مراد از این آیات این است که این مجموع من حیث المجموع آیات هدایت است در حالی که بعضی هایشان حالت شفاء ندارند هدایت ندارند. مجموع من حیث المجموع آنها نور است. خب آن وقت نسبت دادن حکمی که مربوط به یک قسم خاصی از قرآن هست که کل این مجموعه این عرفا صحیح نیست. مرحوم شیخ در ذیل حدیث شریف رفع عن امتی تسعه، این مطلب را آورده است که بعضی ها فرموده اند که رفع مجموع من حیث المجموع اینها از اختصاصات امت مرحومه است. و الا بعضی از اینها قبلا هم بوده است این کل بما هو کل رفعش مربوط به اختصاص به این امت دارد که ایشان می فرماید شتتٌ من الکلام و اینکه ما بگوییم که این 9 چیز را بر شما برداشتیم مرادش این باشد به اعتبار اینکه بعضی از اینها. این کلام عرفی نیست. اینکه ما بگوییم این مجموع من حیث المجموع این مجموعه قرآن که مجموعه از آیات هست هدایت هست مرادمان این است که بعضی هایشان، این کلام عرفی نیست. بله اگر یک مقدار بسیار محدودی که حجم آن نسبت به کلّ آن مجموعه، حجم قابل توجّهی نباشد، آن را عرفا مانعی ندارد. صدی نود و پنج این قضیه این باشد این حکم به کل نسبت داده شود اشکالی ندارد. آن هم به شرطی که به تعبیر آیه رفع نباشد. آیه رفع می گوید 9 چیز. عدد آورده است. آن جایی که عدد آورده است اگر 8 چیز آن جزء اختصاصات باشد، 9 چیز را نمی گویند. آنجا چون عدد هست، عدد یک نوع نصوصیت دارد که هر 9 چیز آن جزو امت های مرحومه است. ولی اگر گفت به این تعبیر نبود. اگر گفتند که این خانه برای سکنی شما تهیه دیده شده است. حالا گوشه خانه اش یک انباری باشد که برای سکنی نباشد این منافاتی با این که این خانه برای سکنی تهیه دیده شده باشد ندارد.

سؤال:

پاسخ: نه اصلا عرفی نیست یک چیزی است که بسیار خلاف چیز است و کاملا مطلب

عرض کنم خدمت شما ببینید بحث ما این است که اینکه مراد ما مجموع من حیث المجموع باشد و این، آن جروی که اخباری ها مشی می کنند مطلب درستی نیست. این آیه جنبه های انحلالی دارد ولو به اعتبار جلّ آیات قرآنی. حالا فرض کنید یک حروف مقطّعه ای در آیات قرآن باشد یا موارد معدودی باشد که نهایتا هم معنایش مشخص نباشد آن چندان منافات ندارد. ولی اینکه حجم عظیمی از آیات قرآنی بخواهد مبهم بماند در نهایت امر با این آیات منافات دارد و دستوری که در این ایات به تدبّر هست، دستور تدبّر کل آیات قرآن است نه دستور تدبّر یک قسم خاصی از آیات.

خب این یک مطلب. ولی با وجودی که این آیات نفی مبنای اخبار .... می کند، اثبات مبنای دیگر را که خود آیات به تنهایی کافی است و برای تفسیر نیاز به مراجعه به غیر ندارد، که آن مبنای اول هست را نمی کند. اولا ذاتا هیچ یک از این آیات مجرّد اینکه آیات قرآن نور باشند این معنایش این نیست که برای استفاده از آیات نیاز به چیز دیگری نیست. تبیان باشند، هدایت باشند ذاتا هیچ ظهور در این جهت ندارد. این یک نکته و نکته دوم اینکه حالا اگر به فرض ذاتا هم یک ظهوری داشته باشد یک سری نکاتی اینجا وجود دارد که آن نکات اقتضا می کند که بنا قرآن این نیست که خود بسنده باشد و نیاز به چیزی نداشته باشد. اولا در خود آیات قرآنی پیامبر را به عنوان معلّم قرآن دانسته شده است. قرآن برای پیامبر فقط شأن تلاوت کننده قرآن و رساننده و رسول قائل نیست. معلّم قرآن مثلا ببینید آیات زیادی هست که این مضمون را دارد

رَبَّنٰا وَ ابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيٰاتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتٰابَ وَ الْحِكْمَةَ

یک بحث بحث تلاوت است و یک بحث، بحث تعلیم کتاب هست. تعلیم کتاب شأنی است غیر از کتاب. اگر قرار باشد کتاب خودبسنده باشد خود ما به تنهایی بتوانیم کتاب را بفهمیم یعلّمهم الکتاب یعنی چه؟ این در سوره بقره آیه 129 بود. سوره جمعه آیه دوم

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيٰاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتٰابَ وَ الْحِكْمَةَ

شأنی که پیامبر دارد، علاوه بر تلاوت آیات و علاوه بر تذکیه امّت، تعلیم کتاب و حکمت هم هست. این یک شأن دیگری هست و کتاب نیاز به تعلیم دارد. کتابی است خودآموز نیست. به عنوان خود آموز که استاد می خواهد. این کتابی هست که استاد می خواهد. این هم دو نکته. نکته سوم اینکه اساسا هیچ کس قائل به این نیست که شأن نزول دخالت ندارد در فهم آیات. مشخّص است که آیات این شأن نزول هستند به عنوان قرائن ولو متصله کلام ولی قرائن کالمتصل هستند اینجور نیست که شأن نزول چسبیده به آیات قرآن باشند و آیات بسیاری از قرآن هستند که توجه به شأن نزول آنها باعث می شود که مفاد کاملا متفاوت شود. حالا من نمونه هایی از شأن نزول را عرض می کنم، ببینید این آیه معروفی که در مورد سوره نمی دانم در چه سوره ای است،

إِنَّ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا

خب این سوره ای است که از اول مورد بحث بوده است که بعضی ها گفته اند سعی به صفا و مروه واجب نیست به دلیل اینکه گفته لا جناح علیه أن یطّوّف بهما. نگفته است فعلیکم ان تسئوا بین الصفا و المروه. روایات ما و بعضی روایات عامه از غیر ائمه ما هم از عایشه هم شبیه این نقل شده است که در مورد این توضیح داده اند که البته یک تفاوت هایی در مورد شأن نزول هست ولی آن چیزی که در مفاد نهایی اش تفاوتی نیست. آن که در بعضی از روایات ما هست این است که پیغمبر دستور داده شده بود که در حجّ آن سالی که پیغمبر عمره قضا، در عمره القضا قرار بود که از صفا و مروه بت هایش را آنها بت قرار داده بودند بت ها را بردارند که اینها بین صفا و مروه حج انجام دهند. بعضی از مسلمان ها تأخیر کرده بودند. نمیدانم سه روز چقدر قرار بود که بین صفا و مروه این بت ها را بردارند. بعضی ها تأخیر کردند در انجام صفا و مروه، اینها بت ها را فلما اریده الاصنام یک همچین عبارتی در روایات هست که اصحاب برگردانده بودند مانده بودند که سعی بین صفا و مروه انجام دهند یا خیر. آیه نازل شد که ان الصفا و المروه من شعائر الله این کوه صفا و مروه از نشانه های خدا است و فلا جناح علیه أن یطّوّف بهما این آیه در مقام دفع مانع است. در مقام بیان اصل مقتضی نیست. مقتضی وجوب وجود داشته است و اشخاص هم می دانستند. می خواهد بگوید که این وجود بت بر روی کوه باعث نمی شود که صفا و مروه از شعائر الله بودن خارج شود و وجوب ساقط شود این دفع دخل مقدّر است برای اینکه آن وجوبی که خود شما هم می دانید آن وجوب باقی است آن وجوب در این حالت خاص هم وجود دارد. اطلاق وجوب نسبت به صورت وجود بت بر روی، می گوید فلا جناح علیهما و علیهم الاصنام. در روایتی که هست این نکته را اشهر می کند که این روایت در مقام بیان این است که وجوب سعی بین صفا و مروه در حالت وجود اصنام بر روی صفا و مروه هم وجود دارد ادامه پیدا می کند. ببینید مفاد خیلی تغییر کرد و بنابر این، یا این آیه و حالا یک سری بعضی آیاتی هم که بعدا من می خوانم بعضی روایاتی که در این زمینه هست در اینکه شأن نزول در مفاد آیات دخالت دارد خیلی روشن هست به خاطر همین مفسّرین مکرّر به بحث اسباب نزول و شأن نزول می پردازد به خاطر تأثیری که در فهم مفاد آیات دارد. توجه فرمایید ما نمی خواهیم بگوییم که مورد مخصّص است. بحث سر این نیست که مورد، مورد مخصص نیست حکم کلی است. ولی همان مورد دخالت دارد در اینکه آن حکم کلی را ما بفهمیم. این یک نکته.

یک نکته دیگر هم در فهم آن حکم کلی. این یک نکته. یک نکته دیگر هم توجه فرمایید بعضی ها تصورشان این است که چون آیات قرآنی در فضای مثلا یک فرهنگ جاهلی نازل شده است به فرهنگ جاهلی هم نازل شده است حال من نمیخواهم بحث این را باز کنم یک بحث انحرافی است. ما ولو قرآن به لغت عرب نازل شده است و در محیط جاهلی نازل شده است ولی نه متأثر از فرهنگ جاهلی است. یا می خواهد همان آداب و رسوم ها و فرهنگ هایی که در جای دیگر هست را تقریر و تثبیت کند و امثال اینها. یک تفکرات روشن فکرانه ای که برای به یک معنا از بین بردن قداست قرآن تلاش هایی می کنند این جور حرف ها را گاه گاهی مطرح می کنند برای قداست زدایی از قرآن. این باشد تفسیرش یک وقت دیگر. علی أی تقدیر در اینکه شأن نزول دخالت در تفسیر آیات قرآن دارد تردیدی نیست. بنابر این ایات قرآن بدون شأن نزول نور و روشنایی به آن معنا ندارد. مجمل می شود. یکی از نمونه هایش را

این نکته را ضمیمه کنم مراد من از اینکه حالا این بحثش را می خواهم توضیح دهم. ببینید این نکته بحث را عرض کنم یکی از نمونه های آیاتی که تأثیر شأن نزول در آن مؤثر هست در همین آیات ارث ما است. در سوره نساء در مورد کلاله دو جا در سوره نساء ذکر شده است. یکی اوایل هست یکی اواخر هست. دو تا حکم مختلف هم گفته شده است. خب این یکیش در مورد کلاله أبی است و یکی در مورد کلاله امی است. در خود آیه هیچ توضیحی در مورد این جهت نیست. این قرائن خارجیه است که روشن می کند که یکی از آنها مربوط به کلاله أبی است و یکی از آنها مربوط به کلاله امی است. این جور نیست که خود آیه بدون قرائن خارجی که محفوف به او هست، خودش مراد خودش را الزاما روشن کند. هیچ ضرورتی ندارد و خارجا هم این جور نیست. خارجا هم بدون قرائن خارجیه خیلی از آیات مفادش روشن نیست. البته معنای عرض ما این نیست که ما می خواهیم بگوییم این شأن نزول هایی که مفسّرین ذکر کرده اند حجت است. بحث سر این است که شأن نزول دخالت دارد در تعیین مفاد آیات. حالا چطوری ما شأن نزول را بفهمیم یا نفهمیم بحث دیگری است که باید به آنها بپردازیم حالا صحبت می کنیم.

سؤال:

پاسخ: نه این جور نیست حالا این را هم توضیح میدهم. بحث سر این نیست که تمام آیات قرآنی هم شأن نزول دخالت دارد. بحث این است که احیانا آیات قرآنی شأن نزول می تواند دخالت در فهم مفادش داشته باشد. پس این جور نیست بناء آیات قرآنی این باشد که خود آیات بدون قرائن خارجیه که کنارش هست معنا را رسانده باشد این هم یک مطلب.

سؤال:

پاسخ: خب این هم نکته سوم. نکته دیگر این که ما روایات متعددی داریم که از این روایات اقتضا می کند که برای تفسیر ایات باید به اهل بیت مراجعه کرد روایاتی که اخباری ها به آن روایات برای اینکه اصلا بدون مراجعه به سنّت و اهل بیت نباید قرآن را تفسیر کرد. این روایات را در بحث حجیت ظواهر کتاب آقایان اصولی آورده اند و این را ذکر کرده اند که مراد مفاد از این روایات نفی حجیت بالمرّه نیست نفی حجیت ظواهر قبل از مراجعه به سنّت است. بدون توجه به سنت است. و استقلال آیات از سنت را می خواهد برساند. و حدیث ثقلین هم به این ناظر است.

لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ

یعنی یک نوع اخبار هست به داعی انشاء. یعنی این دو را از هم جدا نکنید. هر کدام را مستقل از دیگری ببینید. کتاب باید در کنار سنت فهمیده شود. یعنی عترت. کتاب در کنار عترت باید باشد و عترت در مقابل کتاب باید باشد. و این خود حدیث ثقلین هم ناظر به مرجعیّت عترت و مرجعیّت قرآن دوشادوش هم کنار هم. هر دو باید با هم کنار هم قرار داده شوند تا مطلب فهمیده شود و معارف دینی دانسته شود. خب ببینید این هم یک جهت که خب من نمی خواهم وارد تفسیر آن روایات مختلفی که در ذیل این وارد شده است که تفصیلش هم در کتب تفسیری ما وارد شده است هم در کتب اصولی ما مفصل در مورد اینها مطلب دارد. این نکته را هم ضمیمه کنم. در رد اخباری ها آقایان اصولی می گویند اخباری ها یک قسمتی از روایات را گرفته اند قسمت دیگر روایات را که از آن روایات بیشتر هم هست آنها را نادیده گرفته اند. روایاتی که خود روایات می گوید که چرا به قرآن مراجعه نمی کنید. چرا مراجعه به قرآن نمی شود و نحوه مراجعه به قرآن را یاد می دهند. انّ هذا و امثاله یعرف بالکتاب و امثال اینها که در رسائل نمونه هایی از آن آمده است در تفسیر بیان مرحوم آقای خویی ذیل همین بحث .... و متشابه که به تناسب بحث حجّیّت ظواهر کتاب و کلام اخباری ها را ایشان مطرح می کنند یک سری روایت های خیلی روشنش را اشاره دارند من جمله همان روایت

مِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ وَ قُلْتَ إِنَّ الْمَسْحَ بِبَعْضِ الرَّأْسِ

آن روایت را آورده اند آن روایت خیلی روایت جالبی است من این نکته را در مورد آن روایت عرض کنم در ذیل آن روایت یک تعبیر جالبی هست آن این است که می گوید که پیغمبر این که مسح ظاهرا ذیل همین است که می گوید پیغمبر این مطلب را برای مردم تفسیر کرده است. صرفا این نیست که آیه نازل شده باشد و تفسیر نشده باشد. می گوید که این آیه نازل شده است و فسّره رسول الله. یک تفسیری در ذیل آن چیز هست که خیلی جالب است. می گوید پیغمبر اینکه از این آیه مسح ببعض الرّأس هست را برای مردم بیان کرده است.

سؤال:

پاسخ: نه، بحث من در مقام اثبات شیخ نیستم. نکته ای که می خواهم عرض کنم این است که اینکه قرآن در واقع الآن

این که می خواستم در مورد این آیه بگویم این ذیل را به بحث سابق من عرض داشتم. می خواستم بگویم که یک نکته جالبی در ذیل این آیه هست که این بیانگر این مطلب است که پیامبر، خیلی از تفسیر هایی که در کلام ائمه معصومین آمده است، تفسیر هایی بوده است که پیغمبر هم بیان کرده بوده است ولی به ما نرسیده بوده است و بعدا از طریق اهل بیت اینها به ما می رسد. به این نکته ای که من بعدا یک مقداری می خواهم بیشتر توضیح دهم.

اجازه دهید عرض من این است که ما با توجه به مجموع آیات قرآنی مجموع روایات مجموع من حیث المجموع روایات به این مطلب می رسیم که آهان یک نکته دیگری را هم من ضمیمه کنم آن این است که علاوه بر همه این حرف هایی که در مورد چیزهای اخباری ها هست یک سری روایاتی هست که قرآن را به عنوان داور برای شناخت روایات صحیح از سقیم قرار داده است. که ما خالف کتاب الله فذروه امثال اینها. اگر قرار باشد که کتاب هیچ گونه بدون سنت قابلیت استناد نداشته باشد، اصلا نفس داوری این قابل فهم نیست. حالا بحث عمده ما این است که این داوری که در سنت هست

عرض من این است که ما در واقع عمده بحث ما در تفسیر این قطعه اخیر است. این بحث ها همه بحث های مقدماتی بود. مجموع من حیث المجموع روایات ما این مطلب را می رساند که ما برای تفسیر اولا باید به اهل بیت مراجعه کنیم. تأثیری که اهل بیت دارد خیلی وقت ها آن شأن نزول هایی که آیات قرآنی دارد و به دست ما نرسیده است از طریق مراجعه به اهل بیت ما آن شأن نزول ها را کشف می کنیم. با این شأن نزول ها ظهور آیه اصلا به یک نحو دیگری است. ظهور آیه یعنی ببینید ما عرض کردم الآن گاهی اوقات فرض کنید قفاده گفته است که آیه در چی چی نازل شد صدّی گفته است که آیه در چی چی نازل شد فلان مفسّر گفته است خیلی وقت ها هم شما مراجعه کنید می بینید که چیزهای مختلفی اینها قول هایشان هیچ گونه اعتبار حجیتی ن دارد مگر یک شیئی باشد که همه اینها اتفاق نظر داشته باشند که آنها یک بحث دیگر است ولی یک مفسّر یک چیزی گفته باشد در شأن نزول آیه این هیچ اعتبار خاصی ندارد ولی روایات ما در واقع خیلی هایش که علم کتاب را اختصاص به اهل بیت می دهد، یکی از نکاتی که در همین روایات اشاره می کند این است که حضرت علی شأن نزول را مید انسته است. ذیل روایات مراجعه کنید این است که تنها کسی که می دانسته که هر آیه ای کجا نازل شده است حضرت علی است. هم حضرت علی یک نقلی هست که در روایاتی هست که در کتب سنی ها حلیه الاولیاء ابی نعیم روایتش را نقل کرده است در کتاب های دیگر اهل تسنن نقل کرده اند که من هستم حضرت امیر این مطلب را می فرموده است که تنها کسی که علم به جمیع جوامع کتاب را می دانسته است حضرت علی است. یکی از چیزهای مهم

سؤال:

پاسخ: نه مصحف علی ربطی به این بحث ها ندارد.

یکی از نکات ائمه معصومین علیهم السلام بیان شأن نزول است. یکی از نکات بیان باطن قرآن است. این ما در روایات دیگر با حجیت ظواهر منافات ندارد. این در روایات متعدد دارد که قرآن ظهر دارد بطن دارد و این بطن ائمه و تأویل روایات را ائمه معصومین می دانستند. بحث این است ببینید عمده نکته ای که می خواهیم روی آن تکیه کنیم این جهت هست که یک روایتی وارد شد این روایت با ظاهر آیه منافات دارد. آیا این روایت حجت هست یا نیست؟ آیا این داخل در اخبار ما خالف کتاب الله فذروه هست داخل آن هست یا نه؟ برای اینکه این مطلب روشن شود خیلی وقت ها خود آن روایت بر فرض صدور قرینه می شود یعنی یک نوع جمع عرفی بین قرآن و سنت هست یکی از جمع عرفی ها این است که یک شأن نزول خاصی داشته است و این شأن نزول را این روایت بیان می کرده است. حالا یکی دو تا روایت را الآن من یادداشت کردم بخوانم

سؤال:

پاسخ: می ماند صد در صد.

عن اسماعیل بن عبد الخالق این روایت در قرب الاسناد صفحه 128 و کافی جلد 8 صفحه 93 حدیث 66 وارد شده است.

عن اسماعیل بن عبد الخالق

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلْأَحْوَلِ:

أحول مراد مؤمن الطاق هست. محمد بن نعمان متکلّم معروف. روایتش خیلی روایت شیرینی است من کامل یادداشت نکرده ام که قبلش می گوید که بصره رفتی ای نه می گوید که رفته ام می گوید بگو ببینم آنجا مردمشان نسبت به شیعه تمایلشان چه هست؟ کیف مسارعه الی هذا و الارض قال قلیل، بصره سنی نشین بوده است و تمایلات شیعی در آن خیلی کم بوده است. بعد می گوید که حضرت به جوان ها می فرماید که علیکم بالاحداث. به جوان ها مراجعه کنید خب اینها کسانی بودند که برای تبلیغ تشیّع می کردند می گوید که روی جوان ها سرمایه گذاری کنید که خیلی چیز هست. بعد در ذیل آن این عبارت را دارد

«مَا يَقُولُ أَهْلُ الْبَصْرَةِ فِي هَذِهِ الْآيَةِ: قُلْ لٰا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبی

قَالَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، يَقُولُونَ: إِنَّهَا لِقَرَابَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ لِأَهْلِ بَيْتِهِ.

حضرت می فرماید که نه این مطلب درست نیست. به نظرم در نقل کافی هست می گوید کذبوا. در نقل قرب الاسناد این کذبوا نیست. بعد

قَالَ: «إِنَّمَا نَزَلَتْ فِينَا أَهْلَ الْبَيْتِ فِي الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ أَصْحَابِ الْكِسَاءِ»

ببینید کلمه القربی را چند جور می شود معنا کرد. یک معنا این است که موده فی القربی یعنی اینکه من پاداش من این است که شما به قوم و خویش خودتان خدمت کنید. این معنا خودش ذاتا انقدر مستبعد هست که خود اهل بصره هم که سنی بودند این را نمی گفتند. ممکن است حالا کسی هم گفته باشد ولی خیلی خیلی، چون این که به عنوان اجر رسالت دانسته شود پاداش رسالت قرار داده شود اصلا نفس این خیلی استقراب دارد که پاداش رسالت این است که خودتان فامیل های خودتان را خدمت کنید و امثال اینها. تناسباتش جوری است که حتی اهل بصره هم که شیعه نبودند اینگونه نمی گفتند. می گوید یقولون انّها لقرابه رسول الله و لأهل بیته. می گوید برای همه خویشاوندان. الف و لام القربی را به معنای، اولا قربی را به معنای قربایَ معنا می کردند. به معنای خویشاوندان خودم. ولی الف لام آن را الف لام جنس می گرفتند. یک بحث این است که مدخول الف و لام مراد چیست و یک بحث، بحث الف و لام است. در واقع آنها می گفتند که مراد این است که کل قربایَ. یک نوع جنس و استیعاب می گرفتند ولی استیعاب و جنس در قربای پیامبر. این روایت که در ذیل آن هست می خواهد بگوید که این الف لام الف لام عهد حضوری است. یک عده خاصی در تحت کساء جمع شده اند می گوید فرض کنید این در واقع القربی اشاره به آن قربی خاصی است و الف و لامش الف لام عهد حضوری است. ببینید این که این آیه الف لامش الف لام عهد حضوری است بستگی دارد که در آن فضای نزول وقتی می گوید که این آیه نازل شد که تعبیر اصحاب الکساء هم که آورده است اشاره به این است که این آیه در هنگامی که پیامب، خویشاوندان خود را یعنی پنج تن آل ابا را در تحت کساء قرار داد این آیه نازل شده است. خب زمینه های دیگری که در روایات دیگر هم وارد شده است که امّ سلمه خواست وارد شود و حضرت فرمود که انت بخیر ولیکن نه تو وارد نشو امثال اینها. بعد تعبیراتی که نشانگر این است که مراد همه خویشاوندان و قوم و خویش ها نیست و الا آن جماعتی که آنها را تحت یک پوشش قرار نمی داد. کأنه به نظر می رسد که خود کساء که پیامبر قررا داده است یک حریم است. می خواهد بگوید که اینها این گروه خودش یک نوع پرانتز گاهی اوقات دیدید که می گذارند، یک نوع پرانتز هست که این جماعت را از غیر این جماعت می خواهند جدا کنند. خب ببینید این روایت با آیه قرآن به راحتی جمع عرفی دارد کنار او قرار گیرد و اگر هم ذاتا القربی را ما بگوییم ظهور در این داشت که مراد از الف لام آن الف لام جنس است و الف لام عهد نیست به قرینه این روایت به راحتی این الف لام عهد گرفته می شود و هیچ ظهور منافی با این ندارد. یا مثلا حالا یک نمونه دیگر، یک روایتی هست عن معاویه بن عمار الدٌّهنی. یک آیه قرآن هست اتمّ الحج و العمره لله. در این روایت به آیه اتمّ الحجّ و العمره لله تمسک شده است برای اینکه حجّ عمره واجب است اصلا. سؤال این است که این آیه چه ربطی دارد به وجوب حجّ عمره؟ این آیه می گوید که اگر هم حجّ عمره را شروع کردید تمامش کنید. این چه چیز دارد. ولی نکته ای وجود دارد که آن این است که ذیل این روایت یک تعبیری دارد می خواهد اشاره کند برای ردّ این توهم. من این روایت را بخوانم.

عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ الدُّهْنِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ إِنَّ الْعُمْرَةَ وَاجِبَةٌ عَلَى الْخَلْقِ بِمَنْزِلَةِ الْحَجِّ لِأَنَّ اللَّهَ يَقُولُ وَ أَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلّٰهِ وَ إِنَّمَا نَزَلَتِ الْعُمْرَةُ بِالْمَدِينَةِ

این چه می خواهد بگوید و انما نزلت العمره بالمدینه، این اشاره به این است که بعضی ها سنّی ها نقل کرده اند که این آیه یا مثل اینکه نقل کرده اند یا ممکن است یک همچین توهمی باشد که این آیه ناظر به داستان حجّ ادینیه است که پیغمبر

سؤال:

پاسخ: اول می خواستند حج کنند محرم به حج شده بودند یعنی بعد از محرم شدن به حج، این دستور بیاید که اتمّ الحج و العمره لله. یک موقعی هست که بعد از اینکه شخص متلبّس به احرام حج می شود، دستور می دهد که این حج که انجام داده اید کاملش کنید. این روایت می گوید که نه، این زمانی که حجّ شروع شده است این دستور نیامده است. این زمانی که اصلا حجی در کار نبوده است عمره ای در کار نبوده است تلبّس به احرامی نبوده است در واقع یک تعبیری مفسّرین دارند می گویند که بعضی وقت ها اتمّ به دو معنا به کار می رود. اتمّ یعنی یک حج کامل تحویل بدهید شبیه ضیّق سمرّکیه. می گوید دهان چاه را تنگ بگیر. معنایش این نیست که اول چاه را گشاد تولید کن بعد بیا این را تنگ کن. این قبل از اینکه اصلا چاه ایجاد شود دارد این دستور را می دهد. به یک مغنی که دارد چاه می کند میگوید ضیّق سمرّکیّه. قبل از اینکه اصلا چاه مفروض الوجود نیست وجود بئر. وقتی مفروض الوجود نیست وجود بئر می گوید ضیّق، این چاهی که می خواهی تولیدش بکنی، این را ضیق کن. در واقع اتمّ الحجّ والعمره می گوید که شما وظیفه دارید یک حج کامل تحویل بدهید. یعنی اداعهما اینها را اتیان کنید به نحو کامل دستور می دهد. انّما نزلت العمره بالمدینه ناظر به همین نکته است که این مفروض الوجود نیست در این آیه حج که می گوید این حج ناقصی که الآن دارید را کامل کنید. شبیه این اتمّ آیه صوم هم همین جور است.

حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيَامَ

می گوید بعد از اینکه چیز جدا شد از هم فجر جدا شد، ثمّ اتمّو الصیام الی الیل. این ثمّ اتّموا الصیام الی الیل نمی خواهد بگوید که بعد از اینکه صوم را شروع کردی لازم است که تکمیل کنی. می گوید که واجب است که یک صوم کامل تا شب تحویل بدهی. آنجا هم ثمّ اتمّ الصیام الی اللیل واجب به وجوب صوم الی اللیل است.

سؤال:

پاسخ: حالا آن سر جای خودش ولی غرضم این است که ببینید تأثیر خب حالا دیگر باشد ادامه این بحث در چیز دیگر حالا آن بحث اصلی اش را انشاء الله فردا یک توضیحی می دهم و ما از این بحث می گذریم و می رویم سوره نساء آیات ارث را صحبت می کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد